

ناسازگاری پدر و مادر مهم‌ترین عامل عدم امنیت روانی و فکری کودک و سبب انحرافات آنان است

دکتر محمد مساواتی آزاد - دانشگاه تبریز

زنده و مرئی افراد جامعه و اعضاء محیط درونی را در فرد منعکس و بناهای اساسی کیفیت حالات روانی او را میسازند و تجربه‌هایی که کودک از این محیط کسب میکند در ضمیر کودک بشکل ارزشهایی درمیآیند و کودک بعدها عیناً آنها را بازتاب مینماید . پس باید عوامل محیط را در اطراف آن ارزشهایی که (اعضاء محیط کوچک و محیط بزرگ) بوجود معرفی کرده‌اند محدود نمود (۱)
آقای دکتر گراف (M.Greete)
در این مورد چنین مینویسد :
اختصاصات روانی و یادگیری و تجربه

دانشمندان با صراحت کامل اثبات میکنند که محیط خانواده در شکستگی استعدادها و منشها خصوصاً در سنین پائین کودک تاثیر زیاد میگذارد و معمولاً محیط خانواده است که در بخش مهمی از سلامت روانی آینده فرد در اجتماع دخالت میکند .

آقای حیجازی جرم شناس معروف تونسی در این زمینه چنین میگوید :
این محیط اجتماعی کوچک و محیط اجتماعی بزرگ است که شالوده‌های اساسی موجود انسانی را میسازد . این محیط به طور اجتناب ناپذیر تجربه

هایی که ساخته شده مخیرتاری هستند
بصورت‌های گوناگون در رفتار کودکان
ظاهر میگردند ، اما این تجربه‌ها با
چنان حالتها که در ضمیر طفل تاثیر
میگذارد قابل احساس نیستند ، آنان بر
طبق روشها و زمینه‌هایی که موجودات و
اشیاء ظاهر میسازند به ضمیر کودک
منتقل میتوانند در ضمیر متغیر کودک ،
با همان طرز و با همان بی‌نظمی و با
اشکال مختلف حلوه‌گرشوند . (۲)

پس از ملاحظه این عقاید در اثبات
اثرات محیط ، ما میتوانیم بپذیریم که
این جوانان بزهکار در مراحل مختلف
تغییرات روانی و حیاتی خویش از نظر
روانی زخمی شده‌اند ولی دقیق‌ترین
پرسشنامه‌های تحقیقاتی هم نمیتواند آن
را با وضوح مشخص کند . زیرا ما چیزی
در دسترس نداریم جز آنچه این اطفال
بما گفته و یا میگویند ولی در همه این
حالات ، جوانان آثار زخمهای کم و بیش
عمیق و خطرناک را تحمل میکنند .
از سوی دیگر عقیده روانشناسان این
است که سازگاری پدر و مادر مهمترین
عامل امنیت روانی و فکری کودک است .
بعبارت دیگر اطفالی در کنش‌های متقابل
اجتماعی از نظر روانی - فکری ، رفتار
بهنجاری خواهند داشت که واحد
خانواده آنها دارای کنش‌های متقابل
مستحکم بوده و پدر و مادر مسئولیت

خانوادگی را دقیق تر در نظر گرفته‌اند .
بطور خلاصه در یک شبکه خانواده
غیر مستحکم و توخالی بیشتر امکان
هست که اطفال الگوهای مشخص پیدا
نکنند و گرفتار تناقضات روانی گردند و
یا قربانی خصومت‌های پدر و مادر باشند و
یا اینکه افراد شرور و منحرف شوند و
دقیق‌تر بگوئیم ممکن است ، مشکلاتی
در زمینه تشکیل شخصیت آنها بوجود
آید که مانع سازگاری چنین اطفالی
گردد .

پس همان طور که مارگارت مید
این محیط خانواده است که باید برای
مواظبت و راهنمایی و پرورش استعدادها
و شکفتگی فرد مخصوصا در دوره‌های
لطیف کودکی و نوجوانی شایستگی داشته
باشد و از همین روست که دانشمندان
برای محیط خانواده اهمیت زیادی قائل
هستند . زیرا تاثیرات این محیط از نظر
پرورش روانی و اخلاقی کودک و دیگران
و روابط آن با ناخوشیهای مربوط به
بزهکاری مخصوصا در مورد اطفال غیر
قابل انکار است .

از این بحث در حقیقت چنین برمیآید
که روشها و رفتارهایی که از طرف پدران
و مادران اعمال میشود ، بی‌اعتنائی و
مجادله‌های احتمالی آنها ، خشونت
بیش از حد ، اقتدار اغراق آمیز ، حضور
یک پدر خوانده یا مادر خوانده ،

عاداتهای زشت و مضر (الکلیسم و قمارو)
حالت‌های عصیانیت پدر و مادر ، تعداد
فرزندان در گرابشهای روانی
و اخلاقی کودکان و تحریک استعداد‌های
آنها اثر قطعی می‌گذارند .

هرگاه بمیزان تفاوت از هم پاشیدگی
خانواده‌های دو گروه از جوانان بزهکار و
غیر بزهکار که باهم مقایسه شده اند
مراجعه کنیم . (۱) ثابت میشود که
میزان خانواده‌هایی که در گروه بزهکار
گرفتار از هم گسیختگی شده‌اند به ۵۸ در
صد میرسد ، در صورتیکه در گروه
کنترل ۳۶ درصد است . با وجود اینکه
از هم گسیختگی در خانواده‌های
بزهکاران دو برابر بیشتر از خانواده‌های
غیر بزهکار است (دوسوم در برابر
یک سوم) البته در اینجا تفاوت آنها
تنها مبتنی بر عدد و آمار است ولی با
بررسی مساله می‌بینیم که این تفاوت یک
علامت مشخصه است زیرا تکالیف خاصی
که خانواده مسئول ایفاء آن بود و مقام
و منزلت اشخاص که مستقیماً بآن بستگی
داشته و از نورم خارج میشود و اطفال
نمی‌توانند از حمایت خانواده پدری و یا
مادری برخوردار شوند چه در مورد طلاق
و یا مرگ پدر و مادر و یا سایر انواع از
هم گسیختگی‌های خانواده و ما نیز بحث
آنها بجائی دیگر موكول می‌کنیم .
در مورد اینکه بحث به فوت پدر مربوط

است ، نتایج تحقیقات نشان میدهد که
تعداد آن در گروه غیر مجرم بیشتر است
تا گروه کنترل (۲۲ درصد در مقابل ۱۸
درصد برای گروه مجرم) اما در تعبیر
و تفسیر این اعداد بایستی شرایط
اختصاصی زندگی این کودکان خصوصاً
زمانی که آنان یک دوره بحرانی را بعد
از مرگ پدر و مادر می‌گذرانند بررسی
دریک بحث دیگر ما فرصتی خواهیم
داشت که وضعیات خانواده را بوسیله
یک جدول جداگانه و چند نمونه و مثال
دیگر نشان دهیم .

با وجود این ، تحقیقاتی که مطابق
روشهای علمی جرم شناسی در زندان
اورومیه بعمل آمده است . نشان میدهد
که ۴۶ درصد جوانان بزهکار با مرگ
والدین خود عوامل خوشبختی را از
دست داده در صورتیکه این نسبت برای
گروه کنترل ۲۴٪ است .

در اینجا باین سؤال که آیا مرگ پدر
و مادر یکی از عوامل جرم است یا خیر
داشتن آمار کافی و تفاوت‌های آن در
خانواده‌های این دو گروه بآن جواب
میدهد و آن را تأیید مینماید . اما در
اینکه بعد از فقدان ناگهانی پدر و مادر
چه بر سر کودکان می‌آید مادر مصاحبه‌های
انجام شده بآن جواب کامل تری
خواهیم داد اگر چه در اینجا مطالعات
ما نشان میدهند که جرم جوانان به

خانواده‌های متلاشی شده مربوط میشود درحقیقت ارتباط این عامل با بزهکاری جوانان از اینجا مسلم میشود که نتایج تحقیقات نشان میدهند که میزان طلاق نیز در خانواده‌های بزهکاران بیشتر است . بنابراین چنین ارتباطات حادی واقعی بنظر میرسد .

یکی از دلایل مهم این ارتباط این است که در اثر مرگ پدر و مادر بخصوص در خانواده‌هایی که گرفتار فقر اقتصادی هستند مشکلاتی در ادامه عادی زندگی و اجتماعی شدن کودکان پیش خواهد آمد که هر دو گروه جیرا اثرات آن را بطور مستقیم ویا غیر مستقیم از لحاظ تربیتی و روانی و جسمانی رادرك کرده‌اند ولی اطفالی که پدر و مادر آنها در گروه کنترل فوت کرده‌اند از حمایت اعضاء بزرگتر خانواده برخوردار شده ، برعکس در گروه بزهکار با ازم پاشیدگی خانواده ، تامین زندگی و تربیت و تحصیلات آنها فراموش شده است . از قبیل تخصص و مهارت حرفه‌ای که ضعف آنها باعث کاهش امکانات تطبیق اجتماعی آنها شده است ، به ندرت در میان جوانان بزهکار دیده شده است که آنها کار خود را بعد از اتمام تحصیلات ابتدائی شروع کنند و از این جهت میتوان گفت که از نظر جسمانی برای کارهای سخت تجربه و آمادگی نداشتند .

و بلحاظ ضعف تجزیه و ناتوانی جسمانی روانی اغلب آنها در مقابل کارشان ناپایداری نشان داده و این جریانها در اطفال بزهکار یکنوع یاس و ناامیدی بر جود آورده بود .

البته طلاق و مرگ هر یک ممکن است در روی طفل اثرات متفاوتی بگذارد . زیرا اطفالی که پدر آنها فوت نموده‌اند حمایت مادر عارضه فقدان ناگهانی پدر را در گروه کنترل تا حدودی جبران کرده است و در گروه غیر بزهکار ، تنها در سه خانواده ، مادر طفل بر زندگی اجتماعی فرزند خود و تحصیل آن نظارت ننموده و همسر انتخاب کرده است ، در صورتیکه ۱۶ درصد مادران گروه بزهکار بعد از مرگ شوهر مجددا ازدواج کرده یعنی فقط ۲ درصد آنها از فرزند خود حمایت کرده و این نسبت در گروه کنترل ۶ درصد است . نتیجه این جریان ها روشن است زیرا اطفالی که از حمایت خانواده برخوردار باشند ممکن است با تکیه بامکانات خانواده گرفتار انحطاط اخلاقی و بزهکاری نباشند اما برعکس کودکانی که پدر و مادر آنها در اثر طلاق از هم جدا شده بودند اکثرا با مشکلاتی نظیر زدو خورد و منازعات و کشمکش های پدر و مادر و عدم توافقیهای آنها روبرو بوده‌اند .

آقای دکتر منو (Dr. Menut)

جنین بحران‌ها را در روی یک طفل جوان اندازه‌گیری کرد ؟ . اما در هر صورت بنا بر عقیده علمای روانشناسی ، بحرانهای خانوادگی خصوصا در موقع طلاق هیجان آمیز یکی از عوامل مهم از هم گسیختگی روانی کودک شناخته شده است . زیرا کودک در مراحل مختلف زندگی یعنی گذشتن از مرحله کودکی بمرحله نوجوانی و جوانی ، در صورت ندیدن نقشهای زنده و مثبت اجتماعی اجبارا باید منتظر نقشهای منفی دیگر باشد و با فقدان اصول اخلاقی ونا پدید شدن اعمال و سرمشقهای صحیح باید در زندگی خود نا بسامانی مهم و خطرناکی را منتظر شود . معلوم است که با فقدان اصول اخلاقی وی تابع نقشهای شوم راههای انحرافی و غیر اخلاقی خواهد بود که در مکانیسم رفتارهای بعدی وی تاثیر غیر قابل انکاری خواهد داشت .

از سوی دیگر ، ما میدانیم کسه نخواهیم توانست تحقیق خود را بسه آشفنگی‌هایی که معلول عوامل هیجان‌آمیز محیط خانواده ویا به تاثیر طلاق است محدود کنیم .

همانطورکه آقای دسپر (DESPERT) این سؤال را میکند : هرگاه تحقیق المر (M.G. Elmer) نشان میدهد که تنها $\frac{1}{4}$ اطفال بزهار

ضمن تحقیق خود در میان کودکان ناسازگار نشان میدهد که $\frac{6}{65}$ درصد بی نظمی رفتار کودکان بخانواده‌هایی مربوط میشود که در بین زن و شوهر توافق نبوده ویا ازهم جدا شده اند در صورتیکه در میان ۶۹۰۰۰ نفر در دانش آموزی که در مدارس پاریس تحصیل میکردند این نسبت فقط بسه $\frac{11}{8}$ درصد میرسد . (۱)

ماری لوئیز (Marie Louise) در مقدمه اثر بسیار معروف خود مینویسد شرایط و اوضاع هیجان آمیز خانواده خواه به طلاق منجر شود و خواه زن و شوهر بدون تفاهم و جلوگیری از طلاق به زندگی خود ادامه دهند بیش از طلاق در عدم انطباق و سازگاری بعدی کودک در محیط خانواده اثر میگذارد . زیرا این هیجان‌ها و منازعات زن و شوهر خصوصا وقتی روابط آنها بمرحله خطرناکی برسد ، در عواطف و احساسات کودکان اثر عمیق میگذارد و سبب آشفنگی‌های روانی و رفتارهای غیرعادی و یا بزهارکی کودکان میگردد . (۲) این همان است که من نام آنرا (زندگی هیجان آمیز) گذارده زیرا هر لحظه امکان آن هست کسه والدین بدو قدمی طلاق برسند ولی هرگز میان پدر و مادر نه تفاهم وجود دارد و نه طلاق . آیا میتوان تاثیر



کاملاً منهدم شده و اطفالشان عمیقاً تحت تاثیر این عوامل قرار گرفته‌اند اما این راهم یک آمار نسبتاً قوی تأیید نمیکند . دیگر این که آنان محصول خانواده‌هایی باشند که کاملاً از هم پاشیده وزن و شوهر همدیگر را ترک کرده‌اند ، در صورتیکه ارقام و آمارها ، زیر عنوان " جدائیهای قانونی " آنرا نیز تأیید نمیکند . اما یک نسبت خیلی مهم از این اطفال که زیر ضربات قانون افتاده‌اند مربوط به خانواده‌هایی هستند که بنحو هیجان انگیز پرپر شده‌اند بدون آنکه عدم توافق های آنها بوسیله کوشش های دادگاهها شناخته شود .

و تقریباً $\frac{1}{3}$ دختران بزهار بیه خانواده‌هایی مربوط هستند که زن و شوهر توافق اخلاقی نداشته‌اند و این کودکان بوسیله جدائی و یا طلاق پدر و مادرانشان از نظر روانی تحت تاثیر چنین حادثه‌ها بوده‌اند ، پس $\frac{1}{9}$ این پسران بدبخت و $\frac{1}{4}$ این دختران نگون- بحت بکدام نوع خانواده‌ها مربوط بوده‌اند ؟ و یا اینان فرزندان طلاق هستند ؟ نه این غیر ممکن است ، ما میتوانیم بطور یقین مطمئن باشیم که آنها از خانواده‌هایی هستند که بین پدران و مادرانشان کاملاً سازش وجود داشته است و هر یک از آنها در پیست خود بوده‌اند . بعضی از خانواده‌هایی هستند که بوسیله مرگ یکی از ابویان